

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در مباحثی که مرحوم نائینی قدس الله سره در مقدمات بحث مشتق فرمودند یک بحثی را هم مطرح کردند جزو اباحت به عنوان مبداء اشتقاق فی شرح حال فی الاشتقاق و مبداء الاشتقاق درباره‌ی اشتقاق و مبداءش عرض کردیم این مباحث را در کتاب‌های قبل از ایشان و معاصر ایشان خیلی مفصل تر آوردند دیگر ما به همین مقدار اختصار ایشان اکتفا می‌کنیم .

عرض کنیم اینکه ایشان فرمودند که اعلم ان بناء المتقدمین که مبداء اشتقاق مصدر است البته این رأی معروف‌تر است من همیشه عرض کردم اصولا در نحو وقتی اختلاف بین کوفه و بصره شد بعد مکتب نحو از کوفه و بصره منتقل به بغداد شد کوفی‌ها تقریبا تا حدود یعنی بصری‌ها و کوفی‌ها تا حدود سال ۱۸۰ - ۲۰۰ زمان تقریبا هارون الرشید در زمان بنی عباس حاصل این دو مکتب به بغداد منتقل شد و چون کوفی‌ها بیشتر شیعه بودند و بصری‌ها بیشتر سنی بودند از بصری‌ها فقط گفتند اخفش شیعه بود و بقیه سنی بودند در مکتب بغداد که مکتب جدیدی بود و انصافا هم چون خود بغداد هم شهر بزرگی بود و باید گفت قطب جهان آن زمان بغداد حساب می‌شد اصلا محور دنیا بغداد حساب می‌شد این آراء در بغداد که رواج پیدا کرد غلبه با اهل سنت شد غلبه با بصری‌ها شد نه با کوفی‌ها این را من چند دفعه توضیح دادم و از همان وقت هم که متعرض اختلاف بین بصره و کوفه شدند خود مکتب بغداد تمایلش به بصره شد لذا آراء اهل بصره تدریجا رواج پیدا کرد بعدها هم که آمد در کل دنیای ما چون شیعیان هم خیلی اکثریت نبودند همان آراء اهل سنت آراء اهل بصره بیشتر متفق علیه شد تقریبا .

در همین مساله‌ی مبداء اشتقاق اهل کوفه فعل را اصل می‌دانستند که بقیه‌ی مشتقات از فعل گرفته شد ، اهل بصره مصدر را اصل می‌دانستند مثل ضرب ، آنها ضرب را اصل می‌دانستند اینها مصدر را اصل می‌دانستند که بقیه‌ی مشتقات مثل فاعل و مفعول و اینها از مصدر گرفته شده است.

خوب همان طوری که عرض کردم روشن شد دیگر تدریجا این مکتب اهل بصره بیشتر رواج پیدا کرد و مبنای این شد که مصدر اصل کلمه است . این کتاب جامع المقدمات دیروز عرض کردم کتاب اول جامع المقدمات که امثله را نوشته که حالا در حوزه‌های ما خوانده می‌شود بدان که مصدر اصل کلام است این دیگر استاندارد علم صرف شد که مصدر اصل کلام است .

مرحوم آقای نائینی هم که اینجا می فرمایند اعلم ان بناء المتقدمین مراد ایشان از بناء المتقدمین همین مکتب رایج بصره است . این بناء المتقدمین که ایشان می فرمایند همان مکتب رایج بصره است . اختلافی که بعد پیدا شد آیا مصدر اصل است یا اسم مصدر که یک توضیحاتی هم راجع به اسم مصدر و حتی عرض کردیم در زبان فارسی حاصل مصدر هم اضافه کردند ، مصدر ، اسم مصدر و حاصل مصدر مثلا گفتن این مصدر است ، تاء و نون علامت مصدر است . دال و نون و تاء و نون . بعد گفته اسم مصدر است ، گفته ی ایشان . یعنی حاصل آن و گفتار حاصل مصدر است این طوری آمدند فرق گذاشتند .

به هر حال مثال واضحش به فارسی بخواهیم بگوییم مثلا خندیدن که مصدر است ، خنده که اسم مصدر است . خنده خودش اسم مصدر است آن وقت اینها می آمدند بحث می کردند مثلا خندان . من عرض کردم در لغت فارسی هیات نداریم من برای تقریب به ذهن عرض می کنم اینها می آمدند می گفتند آیا خندان در لغت فارسی از خندیدن گرفته شده یا از خنده گرفته شده است ؟ این که ایشان می گوید بناء المتقدمین این مثال عرفی زدیم به فارسی که تصورش برای شما روشن تر باشد .

کلمه ی خندان حالا فرض کنید به منزله ی مشتق عرض کردیم در فارسی مشتق نداریم . کلمه ی خندان آیا این از خنده گرفته شده این اسم مصدر برای این که تصور مرحوم نائینی برای شما روشن بشود ابتدائا یا از خندیدن گرفته شده است ؟ ما اصولا کلمه ی خندان را از خندیدن گرفتیم که مصدر باشد یا از خنده گرفتیم ؟ یا گریان را از گریستن گرفتیم که مصدر باشد یا از گریه گرفتیم . گریان کسی که دارای حالت گریه است .

یکی از حضار : فرقی که می شود ؟ حاصل مصدری از مصدر است ؟

آیت الله مددی : فرق اساسی ندارد اصلش مصدر بوده اینها گفتند مصدر چون حالت به اصطلاح صدوری دارد آن را ما نمی گیریم این خندان کسی است که این حالت برایش پیدا شده یعنی در حقیقت اسم مصدر و مصدر یکی است همان مذهب بصری است لکن در حقیقتش به این برمی گردد که خندان را ، چون عرض کردم فرق بین خندیدن مصدر با اسم مصدر اگر حکایت خود فعل بکند در حالی که انسان می خندد خوب حالت خاصی چهره اش پیدا می کند ، خود فعل که دارد صادر می شود این را می گوید خندیدن آن حالتی که از او پیدا می شود می گویند خنده .

اغتسال در لغت عرب به معنای اینکه انسان آب بریزد روی دستش روی صورتش این اغتسال است ، بعد حالتی که از این پیدا بشود غسل است . اغتسال می شود مصدر غسل می شود اسم مصدر . مصدر به قول آقایان تدریجی است آن تدریجی نیست و لذا خود مرحوم

نائینی هم گفت در مصدر یک نوع معنای نسبت تقییدی ناقص، نسبت به این معنا که دارد فعل را حکایت می کند مثل تکلم، تکلم این حالتی است که دارم کلمات را ادا می کنم. کلام آن حاصلش است. تکلم و کلام.

آن وقت متکلم را از چه گرفتند این در لغت عربی بگویم حالا، عده ای گفتند یعنی معروف است بین اهل بصره از مصدر، متکلم را از مصدر گرفتند عده ای هم گفتند که متکلم کسی است که کلام آن بحث علم کلام هم از بحث کلام نفسی و فلان و بعد اطلاق متکلم بر حق سبحانه و تعالی آن هم یک مقدارش برای همین است که آیا متکلم را از تکلم گرفتند یا متکلم را از کلام گرفتند؟ متکلم آن کسی است که ایجاد کلام می کند یا متکلم آن کسی است که حالت تکلم دارد، دقت کنید فرق این دو تا روشن بشود اول روشن بشود مراد مرحوم نائینی چیست؟

اولا اصل این مطلب برای بصری هاست برای کوفی ها نیست و ثانيا بعدها که آمدند اختلاف کردند یا گفتند مصدر اصل کلام است یا اسم مصدر، این که مرحوم نائینی فرموده بعد خوب متعرض مصدر و اسم مصدر شدند و یک مقدمه ای را هم فرمودند که دیروز عرض شد آن وقت صحبتی که هست این هست که کدام یکی از این دو رای درست است به اصطلاح؟ اولاً این نسبت تقییدی ناقص را دیروز توضیح دادیم در صفحه ۹۷ ایشان عرض کردیم نسبت ناقص تقییدی مراد از نسبت ناقص این است که در تکلم صدور فعل را حالت صدور فعل را نسبت می دهیم یعنی حالت صدور فعل را نسبت هم نمی دهیم حکایت می کنیم حالت صدور فعل این حالت صدور فعل نسبت ترکیبی ناقص است اگر این حالت صدور فعل را به شخص نسبت دادیم می شود تام، زید تکلم، تکلم زید.

این تکلم زید فرقی با تکلم این است تکلم همان اتیان کلام است ولكن تکلم زید اتیان کلام را به زید نسبت داده، اسنادش داده به زید. و لذا اسم یکی را البته ایشان ابتدائاً این را می فرمایند حالا این هم برای توجه مطلب در صفحه ۹۷ نسبت ناقصه تقییدیه علی ما قیل ایشان دارد بعد دارد و ان كان لنا كلام فيه ياتي ان شاء الله تعالى، بعد در صفحه ۹۸ آن اشکال را می آورد علی کلام یاتی لنا فيه صفحه بعد است اشکال ایشان در صفحه بعد است.

لكن در وقتی که باز برمی گردد باز دو مرتبه همان نسبت ناقصه را بیان می کند تعجب است کلام ایشان در اینجا اخذ و رد دارد گاهی قبول می کنند گاهی رد می کنند و عرض کردم ما اگر از نسبت ناقصه این باشد حرف درستی است بعد مناقشه ای ایشان را هم می خوانیم من نمی خواستم خیلی حرف ایشان را لکن چون کلام طولانی هم دارد نسبتاً احتمالاً معظم کلام ایشان را بعینه بخوانیم به خاطر فوایدی است که در مباحث ادبی که امروزه اصطلاحاً به آن فقه اللغة می گویند یا تحلیلات اللغویه این تحلیلات اللغویه خیلی تاثیر گذار است.

یعنی یکی از مایزها و نقطه‌ی اساسی امتیاز اصول فعلی ما با قدما همین جاست این تحلیلات اللغویه مخصوصا تحلیلات اللغویه چون به لحاظ هیأت خیلی و حتی غیر از هیأت خیلی زیاد است انصافا لذا باید کم کم این مباحث جدیدی است تقریبا که ما الان اصطلاحا عرض کردیم در دنیای عرب فقه اللغة می‌گویند و تحلیل زبان و تاریخ لغة و الی آخره اینجا یک مقداری از آن مباحث را متناسب با مباحثی که ما در لغت به آن احتیاج داریم برای انعقاد ظهورات برای تحلیل ظهورات در آیات مبارکه و روایات یعنی به اصطلاح ما به این مباحث لغوی به چشم خود مبحث لغوی نگاه نمی‌کنیم آن مقداری که می‌تواند در کار ما تاثیر گذار باشد البته هم مبحث لغوی و هم عرفی و هم اصطلاح، اصطلاحش هم اصطلاح متشرعه اصطلاح شرع اصطلاح فقهاء اصطلاحات مختلفی دارد یک نواخت نیست اینها را در حقیقت در همین مباحث اصول جدید شیعه شرح داده شده است.

یکی از حضار: به نظر می‌رسد که مبداء اشتقاق مصدر است یا اسم مصدر است خیلی در معنا مهم نباشد، این بعضی از مسائلی را که مطرح می‌کنند انگار

آیت الله مددی: در معنا یعنی به درد استنباط نمی‌خورد. ما می‌خواستیم حذف کنیم حالا ایشان نوشتند و یک عده مطالبش بعضی هایش لطیف است گفته بشود و الا خیلی تاثیر دیگری به نظر این ها را هم ما ایشان هم مقدمه آوردند در بحث مقدمه آوردند یک مقداری برای تحلیل های بعدی چرا تاثیر گذار است.

فاذا كان معنى المصدر فلا يمكن ان يكون هو مبداء الاشتقاق، حالا این صحبت چیست چرا مرحوم نائینی اصلا این را طرح می‌کند؟ خوب این خیلی راحت می‌شد بیان بشود ظاهرا بنای علما بر این بوده ادبا، وقتی می‌گوییم مبداء اشتقاق به لحاظ معنا نگاه کردند خوب دقت کنید، یعنی گفتند در خندان چرا به او خندان می‌گوییم چون صفت خندیدن حالت خندیدن برایش پیدا شد چون خنده دارد. یا از خنده است یا از خندیدن ظاهرا اینها این مطلب را به لحاظ معنا نگاه کردند.

مرحوم نائینی می‌خواهند بفرمایند این معنا را مبداء اشتقاق را به لحاظ لفظ و معنا نگاه کنیم فرقی این است تمام این بحثها خلاصه اش این است اگر می‌خواهد مبداء اشتقاق باشد لفظش هم باید نگاه کنیم، آنها آمدند مبداء اشتقاق را به لحاظ معنا، اگر به لحاظ معنا باشد خوب حق همان است دیگر یا مصدر است یا اسم مصدر است اما اگر به لحاظ لفظ و معنا باشد حق با نائینی است الان متاخرین ما این راه را گرفتند مرحوم نائینی هم منحصر نیست، یعنی اگر بگوییم مبداء اشتقاق یک چیزی است که به ماده و هیاته، بلفظه و بمعناه در جمیع صور اشتقاق وجود دارد خوب مصدر نیست، خوب مصدر ضرب است ضارب مضروب، آن مصدر موجود نیست آن هیات موجود نیست.

اگر به لحاظ معنا بگیریم بله معنای ضرب در ضارب هست در مضروب هست در مضرب هست مضراب ، اینها هست اما اگر به لحاظ لفظ هم بگیریم لفظ و معنا خوب ضرب در ضارب نیست یعنی ضرب به فتح اول و سکون ثانی در ضارب نیست پس نکته‌ی اساسی که مرحوم نائینی متصدی شدند و این اختصاص به ایشان ندارد آمدند گفتند اصلا مبداء اشتقاق ضرب نیست حالا ضرب می‌خواهید به معنای، حالا چون ضرب عرض کردم در لغت عرب هم به معنای مصدری به برده می‌شود هم به معنای اسم مصدری مثلا اگر گفتیم ضرب الزید کان امس این معنای مصدری است . اما اگر گفتیم ضرب زید شدید این معنای اسم مصدری است.

ضرب زید شدید یعنی اثری که از ضرب پیدا شده خیلی شدید بود این به معنای اسم مصدری پس فرق در لغت عرب عرض کردیم عده‌ای از فوارق ما بین مصدر و اسم مصدر وجود دارد که عرض کردیم تا آن جایی که من می‌دانم اگر آقایان مراجعه‌ی کردند یک سرچی بکنند این دستگاه‌ها را من می‌دانم آن که من دیدم اولین بار ابن مالک در تسهیل و شرح تسهیل دارد ، شرح تسهیل را که من دیدم البته این نقلی که من می‌کنم برای پنجاه و پنج ، شش سال قبل است . قبل از سفر نجف در ایام مشهد در آنجا ایشان می‌گویند فرق بین مصدر و اسم مصدر این است که حروف اسم مصدر کمتر از حروف مصدر است ایشان فرق لفظی گذاشته است. بعدها این فرق‌های معنوی که الان صحبت می‌شود به اصطلاح ایجاد کردند گفتند فرق‌های زیادی .

شاید من در یک جایی شانزده تا نمی‌دانم دوازده تا فرق دیدم ما بین این دو تا این فروق زیاد بعدها اضافه شده و الا در اول ، و در بعضی از موارد مثل هم هستند مثل ضرب و لذا اینکه مثلا من باب مثال ایشان نوشته غسل اسم مصدر است غسل مصدر است معروف این است که غسل اسم مصدر از اغتسال است نه غسل . بحث ضرر را هم دیروز اشاره کردیم دارد ضرر و یضر بعد دارد والاسم یعنی اسم مصدر الضرر عرض کردم آن که از کتب لغت در می‌آید ضرر اسم مصدر باب تفعیل است تضرر لذا حروفش هم کمتر است یعنی معیارها را دیروز یک مقداری اشاره کردیم .

مرحوم نائینی اصلا اینها آمدند این مطلب را گفتند بعدها این ها این بحث را مطرح کردند که اصولا مبداء اشتقاق به لفظه و بمعناه در جمیع صور اشتقاق موجود باشد ، دیگر بحث خیلی روشن است بحث ابهام ندارد آنها بمعناه گرفتند یا مصدر یا اسم مصدر می‌شود ایشان بلفظه و بمعناه فقط لفظ تنها نباشد. آن وقت ایشان لذا مبداء اشتقاق را در مثل ضرب ضاد و راء و ب می‌دانند.

و عرض کردیم باز در لغت این هم تازگی زیاد شده یعنی هرمنوتیک غربی‌ها مطرح می‌کنند اصولا به این معنا هستند که اصلا این اصوات دارای معنا هستند ضاد و راء نیست اصلا این لفظ ضرب که به نحو خاصی از مخارج خاصی اداء می‌شود ضاء و راء و باء با هم یک نسبتی دارند و طبعا مرحوم نائینی متعرض نشدند به امروزی‌ها نسبت می‌دهند .

عرض کردم مطلب را خصائص ابن جنی در قرن چهارم دارد ایشان سر کلمه کاف و لام و میم آن وقت حالاتش مثل ملکه کلمه یعنی این سه تا حرف جابجا بشود بعد هم که نوشتند دیگر .

علی ای حال مبداء اشتقاق را باز بردند روی خود این سه صوت نه به اصطلاح ضاد و راء و ب که مرحوم نائینی است یعنی حتی ترتیب را هم برداشتند ضاد و راء و باء حتی ترتیب را هم برداشتند .

عرض کردم فخر رازی در ذیل آیهی فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین می گوید نون و دال و میم نادم در صور مختلفش دلالت بر ثبوت و استمرار می کند ، نادم این نیست که فقط پشیمان بشود یک پشیمانی که دنباله دارد ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا ان نصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین . یعنی اگر شما حرف فاسق را گوش کردید عمل به جهالت کردید این یک پشیمانی مستمر است ندم را با اینکه ما در فارسی ندم را پشیمانی می گیریم در زبان فارسی ندم را پشیمانی می گیریم .

ایشان می گوید نه در ندم چرا چون در نون و دال و میم معنای ثبوت و استمرار خوابیده مثلا نون و دال و میم مثلا مدن ، مدن همین مدینه شهر ، شهر یک نوع حالت استمرار دارد یعنی اگر این سه حرف را ملاحظه بکنید در مواردی که استعمال دارد ندم مدن بعد مثلا نمد آن هایی که حالت استمرار استعمال می شود، شش تا هیات می شود دیگر شش تا صورت می شود در آن شش صورت اصلا اینها معتقدند در این سه حرف یک حالتی خوابیده نه در ضاد و راء و باء که مرحوم نائینی نوشتند .

و این را ادعا کردند که در ارتکاز عربی است البته عرض کردم مثلا در ابتداء علم صرف مثلا می نوشتند فعل یفعل ، علم یعلم ، بعدها آمدند ضابطه مندش کردند البته عرض کردم باز هم ضابطه مند ضابطه مند نشد مثلا گفتند باب فعل یفعل بیشتر برای این موارد به کار برده می شود . باب فَعْل یَفْعُل که الان بعضی هایش در ذهنم هست نمی خواهم بگویم در کتب مفصلش هست مراجعه کنید . باب فَعْل یَفْعُل مثل شَرَف یَشْرُف در این جور موارد به کار برده می شود حالا غیر از لازم بوده جهات دیگر هست و حتی گاه گاهی افعالی که به اصطلاح خودش هست اینها می برند به باب فَعْل به معنای تلبس بگویم .

فقه یفقه با اینکه اگر گفتند فقه الرجل ای صار فقیها ، حالا من نمی خواهم وارد بحث ادبیات بشوم ، خیلی سعی کردند ضوابط را پیدا کنند لکن عرض کردم بر فرض هم این ضوابط باشد این از بحث هیات معروف ما خارج است یعنی ضر را که مرحوم نائینی می گوید خودش همین هم هیات دارد راست است خوب فَعْل دارد لکن این در بحث هیات ما نیست ، در مباحث هیات در لغت عرب این نیست .

مراد از هیات یک صفتی است یک حالتی است که برای لفظ پیدا می شود و در عده ای از موارد سریان دارد یعنی سریان پیدا می کند و عرض کردیم این هیات گاهی به زیادی حرف است مثل ضارب گاهی هم به حروف است مثل اَسَد و اُسَد و گاهی به هیات است یعنی به

اعراب است به ضم و کسر و اینهاست و به حرکات است به اصطلاح و الی آخره این مطلبی است که در اینجا پس خلاصه‌ی ایشان خلاصه‌ی بحثی را که ایشان می‌فرمایند ایشان می‌گویند حاصل الکلام دیگر حالا یک مقدار زیادی اش را هم نخواندیم انه لا بد ان يكون مبدء الاشتقاق من حيث المعنى واللفظ لا بشرط . لا بشرط و بشرطش اینجا برای تقریب به ذهن است و الا واقعیت ندارد .

من حيث المعنى واللفظ ، آنچه که قبل از ایشان بود من حيث المعنى بود معلوم شد چه شد و حق هم با ایشان است عرض کردیم بالاتر از آن در لغت عرب یک ضوابطی را چون می‌دانید لغت عرب یک لغت پراکنده‌ای بود حالا ما ان شاء الله در مباحث آینده هم این توضیح را می‌دهیم آن یکی که سبب جمع در لغت عرب شد ولو حالا شعر جاهلی نقل می‌کنند شاید مطلع باشید که شعر جاهلی الان عده‌ای می‌گویند این دروغ است همه‌ی این تعلقات السبع و اینها دروغ است . این را اسلامی‌ها درست کردند جعل کردند تزویر کردند اصلا آن شعر را که نسبت می‌دهند می‌گویند دروغ است برای جاهلی‌ها .

علی ای حال اما آنکه آمد جامع شد قرآن است در واقع قرآن است . و الا لغت‌ها مختلف بود حتی اشاعر مختلف بودند مثلاً بنی تمیم ان نمی‌کند عن می‌گفتند . اشباعش می‌کردند همزه را اشباع می‌کردند اشهد عن لا اله ، عن می‌گفتند و الی آخره لغات و خصوصیات ، این لغات و خصوصیات در حقیقت توسط قرآن یک نواخت شد و تدریجاً توسط مسلمان‌ها و بعد در درجه‌ی اهم توسط علما اهل منبر مفسرین علما چون مردم عوام پای منبر بودند این می‌گفت معنای انما حصر است اما نمی‌گفتند که انما حصر است ، یعنی سبب انتشار این لغت اولش در اساس لغت قرآن است شعر عربی هم البته هست ثبوت شعرش الان محل اشکال است گفته شده که مثلاً بعضی‌هایشان شاید ثابت باشد مثل همین زنی که خنساء به اصطلاح چون حتی گفته شده که پیغمبر گفت که شعر بخوان، فکر نمی‌کنم راست باشد .

علی ای حال این واقعا هم اگر شعرها برای این باشد خیلی مقتدر است ، کانه علم علی راسه نار این برای همین شعری است که در برادرانش گفته است.

علی ای کیف ما کان این را هست اما فکر نمی‌کنم این مقداری را که الان شعر عربی نسبت داده شده است، بلکه یک مقداری از شعرها در کتاب حدود هزار بیت در الکتاب سیبویه آمده اینها را از عرب شنیده درست است ، هزار و پنجاه بیت است ، پنجاه تا را نسبت نمی‌دهد آنها مجعول است ظاهراً ، هزار بیتش را نام می‌برد. لکن می‌دانید این تدوین خود سیبویه متوفای صد و هشتاد است این را در بحث حجت قول لغوی متعرض شدیم متأسفانه لغت حجاز که لغت نزول قرآن است دارای خصائص است .

حتی من تعرض پیدا کردم که توضیح دادم چند بار اصلا لغت آیات مکی با لغت آیات مدنی فرق می‌کند، اصولا اصطلاحات دینی یعنی متشرعه در آیات مکی خیلی کم است هست صلاة و زکات و اینها لکن صلاة یک جور خاص است. نه آن صلاتی که مقید به حدود و اینها باش یک جور خاص است. صوم هم که اصلا نزد آنها نبود.

اما در مدینه آن هم به خاطر این که در مدینه یهود از نظر معنوی و علمی سیطره داشتند به لحاظ جمعیت و به لحاظ خود هر مشرکین در مکه بودند مثل اوس و خزرج و اینها اما به لحاظ فرهنگ دینی یهود، و لذا مثلا کتب علیکم الصیام این به مفهوم دینی است عرض کردیم فلن اکلم الیوم، بله انی نذرت للرحمن صوما این صوم به معنای لغوی است این در آیات مکه است.

در آیات مکه چون این یک توجه خیلی دقیق می‌خواهد فرق بین آیات مثلا در سوره ی مدثر والرجز فاهجر، رجز شاید یک نوع تعبیری بوده که در مکه بوده بین ما در آیات مدینه رجس من عمل الشیطان دقت کنید لذا این رجس من عمل الشیطان بار معنوی و شرعی پیدا می‌کند و اما این که این آیهی والرجز فاهجر در بحث مکاسب محرمه متعرض شدیم مفصلا این رجز معلوم نیست به همین معنای متشرعه‌اش باشد چون به این آیه تمسک کردند وجوب اجتناب از جمیع نجاسات رجز را به معنای رجس گرفتند آن با ز است ها اشتباه نشود.

این توضیحاتی است که داده شد تدریجا و بعد توسط علما این مطلب پخش شد این شد که منشاء در دنیای عرب شد اصلا منشاء وحدت این بود، دقت می‌فرمایید و اینها هم هر کدام برای خودشان شرح خاص خودشان را دارند. پس این مطلب مرحوم نائینی مبدء اشتقاق را یک چیزی می‌داند که در همه‌ی مشتقات موجود است حتی در هیات حتی در مصدر فقط چیزی که هست مصدر را هیات نمی‌گیرد اما فاعل را هیات می‌گیرند روشن شد؟

با اینکه مصدر ضرب مثل نصب داریم مثل فتح داریم اما این را هیات نمی‌گیرند ولذا این منشاء این تصور شد که مصدر اصل کلام است. بله بعد لیكون فاعلا بله لان يكون قابلا عفوا معذرت می‌خواهم لان یرد علی لفظه کل هیات مع انحفاظ معناه، معنی حفظ بشود یعنی هیات و معنا فی جمیع المعانی المشتقة ومعنی المصدر باسم المصدر انما يكون بشرط شیء عرض کردم به شرط شیء به این معنا، به این معنا که به شرط اینکه مثلا صدور یا به شرط به اینکه بعد از صدور حاصل است کما فی المصدر حیث یلاحظ فیہ الانتساب او بشرط لا کما فی اسم المصدر چون در اسم مصدر خنده غیر از خندیدن است.

اینکه مرحوم نائینی می گوید در آن یک نسبتی هست خندیدن یک نسبت مائی دارد اما خنده خود عمل است . لذا ایشان خنده را لا به شرط گرفت ، خندیدن را به شرط شیء گرفت ، خنده را به شرط لا گرفت و خود مصدر ، اشتقاق را لا به شرط یعنی آن هیاتی که می آید لا به شرط از ماده ی معین است .

حیث یلاحظ فیہ الانتساب او بشرط لا حالا چه عرض بکنیم کما فی اسم المصدر حیث یلاحظ فیہ عدم الانتساب خنده خود آن عمل است . خندیدن صدور آن عمل از شخص است . فلا یصلحان لان یكونا مبداء الاشتقاق ، بعد ایشان می فرمایند لکن لا یخفی علیک انما قیل من ان المصدر و هیاته یدل علی الانتساب مما لا معنی له ، عرض کردم این صفحه ی ۹۷ فرمودند، نسبة ناقصة تقييدية در صفحه ی بعدی گفتند لنا کلام فیہ این کلامی است که بعد اشاره داده است . بداهة ان الانتساب انما یستفاد بعد هم معلوم شد این مطلبی که ایشان فرمودند ضاد و راء و باء این مطلب اجمالاً درست است و توسعه دارد به این مقداری هم نیست که ایشان فرمودند بالاتر از این است .

انما یستفاد من اضافة المصدر الی فاعله این مناقشه ی ایشان است و ان کان لنا کلام فیہ این است .

می گوید اگر می گوییم ضرب درش انتساب هست این انتساب وقتی که اضافه بشود کما هو الغالب که غالباً مصدر اضافی به فاعل بشود و این نسبت ناقصه را درست می کند . عرض کردم مرادشان از نسبت ناقصه ی حالا ایشان تقييدیه فرموده ترکیبی آن جایی است که یک معنایی را در می آوریم اما کامل نیست و این در لغت عربی در صفت و موصوف است رجل اعمی مثلاً و در لغت عربی در باب اضافات است کتاب زید این را اصطلاحاً نسبت ترکیبی ناقص می گویند .

یکی از حضار : صله و موصول هم همین طور است .

آیت الله مددی : نه آن ناقص نیست .

خوب بعد می گوید او الی مفعوله نادراً کما فی قولک ، خوب دقت کنید بد نوشته آقای ، کما فی ، این کما فی قولک این قولک مثال نادر نیست ها ، ما هم اول در این اشتباه واقع شدیم لذا گفتیم عین عبارتش را بخوانیم او الی مفعوله نادراً کما فی قولک من خیال کردم این مثال است برای نادراً نه کما فی قولک مثال برای هر دوست نمی دانم روشن شد ؟ یکی اضافی به فاعل یکی اضافی به مفعول ، اضافی به فاعل غالب است اضافی به مفعول نادر است .

آن وقت این مثال برای هر دو آورده همین فی قولک بعد از نادراً آورده آدم خیال می کند این مثال برای نادراً است دقت فرمودید چون این عبارت را توضیح نداده متأسفانه ، کما فی قولک ضرب زید عمراً دقت کردید ضرب زید عمراً . اینجا اضافی به فاعل شده این مثال برای اول است که غالب است . البته حالا به لحاظ مطالب مختلفی را ما اینجا متعرض می شویم عمرو را با واو نوشته بعدش هم الف گذاشته

در لغت عربی یک اصطلاحی دارند که عمرو برای اینکه با عمر اشتباه نشود این دو تا با هم واو به عمرو اضافه می کنند مگر در جاهایی که خودش اشتباه نمی شود مثل ضرب زید عمرا آن جا دیگر واو اضافه نمی کنند اگر در حال نصب باشد ضرب زید عمرا ، عمرا نوشته می شود چون عمر غیر منصرف است ، دیگر عمرا گفته نمی شود اشتباه با عمر نمی شود چون اشتباه با عمر نمی شود موارد دیگر هم دارد نمی خواهم وارد بشوم به هر حال این هم به اصطلاح خودشان جزو قواعد املاء بوده که املاء هم جزو علوم ادب است در اصطلاح قدیم سیزده تا هفده تا یا بیست و هشت تا و بیست و سه تا علوم ادب را نوشتند در باب عمرو اگر که اشتباه با عمر بشود واو را اضافه می کنند اگر اشتباه با عمر نشود مثل همین عمرا دیگر واو را اضافه نمی کنند . همین که عمرا می نویسند آن که می نویسند تلفظ می کنند . چون آن غیر منصرف است این یک نکته ی خارجی را هم بگوییم .

این ضرب زید عمرا این مثال برای اضافه ی مصدر به فاعل است درست است این مطلب ایشان . بله حیث یكون زید فاعل او ضرب زید عمر این هم من دیروز عرض کردم هنوز نشنیدم حالا ایشان نوشتند، نوشتند نادرا واقع شده ضرب زید عمرو خیلی همچنین به نظرم مثل یک بلا نسبت مثلا یک کسی هندی یا آفریقایی بخواهد به عربی صحبت کند عربیتش که عربی نیست ضرب زید عمرو یعنی عمرو زید را زد الی الان نشنیدم حالا نمی دانم اگر واقعا درست باشد ، ضرب زید عمرو بالرفع حیث یكون عمرو فاعلا این را عرض کردم مشکل دارد .

وعلى كل تقدير ليست هیات المصدر موضوعتا للدلالة على انتساب الحدث الى فاعله بالنسبة الناقصة تقييدية دلالت بر نسبت نمی کند لکن عرض کردیم صحیحش می کند این نیست این که ایشان فرموده است . ایشان می گوید بعد اگر فاعل آوردیم اضافه ی بر فاعل است نه ، چون عرض کردم مثلا خندیدن ببینید غیر از خنده است خود آن عمل را نگاه می کند ، خندیدن در حال صدور عمل از شخص است خندیدن انصافا فرق می کند ، این مطلبی را که ایشان فرمودند بله فاعل را معین نکرده است. دقت می کنید ؟ اما دلالت بر اینکه می خواهد یک عملی دارد انجام می گیرد خوب عمل که انجام می گیرد فاعل می خواهد دیگر بدون فاعل که نمی شود .

پس اینکه ایشان می گوید مصدر دلالت بر یک هیات نسبت ناقصه می کند به نظر من حرف درستی است مناقشه ی ایشان در محلش وارد نیست . چرا چون طبیعت این دوتا معنا این است طبیعت است .

ولذا در باب خنده آنی الحصول حسابش می کنند در باب خندیدن تدریجی الحصول است . یعنی این فعل را همین جور که صادر می شود یا تکلم ، تکلم همین طور که صادر می شود حالا از من یا از غیر از من مهم نیست همین این را نگاه می کند اگر این را نگاه کرد درش نسبت دارد . پس اینکه ایشان می گوید انتساب ندارد انتساب به خاطر ذکر فاعل است از این جهت است متاسفانه فکر می کنم درست نباشد

بله کوضع هیات الافعال للدلالة على نسبة التامة الخبرية اصلا در باب اخبار در باب خبر در باب فعل نکته‌ی فعل همین است نکته‌ی فعل این است که حدث را نگاه می‌کند بالانتساب الی فاعل ما الی شخص ما لکن چطور نگاه می‌کند بنحو همینطور که عرض کردم الحركة السیلانیة من العدم الی الوجود ولذا عرض کردیم می‌گوید خیلی مطلب مهمی است فرق بین فعل و فاعل هم همین است در فاعل مصب نظر به ذات است در فعل مصب نظر به حدث است . خود حدث را نگاه می‌کند .

فرض کنید یک کسی راننده است شما می‌گویید این راننده است این مصب نظر به خود ذات است اما یک کسی راننده نیست اما نشست پشت ماشین و بالاخره به یک زحمتی ماشین را آورد می‌گویید این ماشی را راند نمی‌گوییم راننده فعل می‌گوییم اسم فاعل نمی‌گوییم این کارش این نیست ، فرض کنید مثلا می‌گویید فلان بقال است این یک صفتی است یک دفعه می‌گوییم نه این را فروخت ، این کالا را فروخت ببینید این فروشنده است یا عرض کردم در کتاب مرحوم میزان ، مرحوم طباطبائی خیلی روی این نکته نظر می‌کند خیلی زیاد دارد می‌گوید به نحو اسناد اشتقاقی یا به نحو استناد حدثی فعلی ، اسناد حدثی غیر از اسناد اشتقاقی است ، چرا غیرش است چون مصب نظر فرق می‌کند اصلا نظر روی فعل روی حدث است . یعنی این مثلا قیام را می‌خواهد نسبت بدهد . به ذات ما دقت کنید به نحو حرکت سیلانیة من العدم الی الوجود یعنی درش این را نگاه می‌کند که قائم نبود شد ، قام یعنی این فعل نبود شد عرض کردم مرحوم نائینی و غیر نائینی عده‌ی دیگری هم دارند بنحو الحركة السیلانیة من القوة الی الفعل .

این اگر سیر من العدم الی الوجود عرض کردم کلام مرحوم محقق اصفهانی است به نظر من این عرفی تراست حالا آن شاید یک دقتی درش باشد ، عرفی تر من العدم الی الوجود مرحوم نائینی به ایشان اشکال می‌کند و ان قال بعضهم من العدم الی الوجود خودش می‌گوید نه صحیحش من القوة الی العدم خواندیم به نظر من صحیحش حرفی است که مرحوم آقای اصفهانی می‌زنند من العدم پس بنابراین دقت بکنید در اسناد فعلی اصلا مصبش این است مصب نظر روی حدث اما روی مصدر مصب حدث به صدورش فقط لذا آن نسبت ناقصه است این نسبت تامة .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين